محمد جعفری

ولایت فقیه چگونه صیغه ای است؟

با استعانت از قرآن، نهج البلاغه وتاریخ، در فصول مختلف این بحث تا به حال مشخص شده است که حکومت صرفاً یک مفهوم سیاسی غیر الهی برای زمامداری امور مردم است که از سوی مردم ویا شورای مردمی به کسی تفویض می شود و این امر به کلی از مقام نبوت و یا امامت که یک مقام و منصب الهی است و وابسته به انتخاب و بیعت مردم نیست، جدا است.

نه از متن رسالت و نبوت حضرت رسول و نه از متن امامت حضرت علی ولایت به معنای حکومت و زعامت سیاسی برنمی آید. بلکه ولایت به معنای حکومت و اینکه آن را خداوند به کسانی واگذار کرده و تحت نام دین، دقیقاً ضد رسالت الهی مقام نبوت و امامت است. زیرا در جامعه و برای ادارهٔ زندگی مردم، نیروی مردم منشاء حکومت است و حکومت یک مسئلهٔ سیاسی و اجتماعی است که واقعیتی جز انتخاب مردم دربرندارد و با انتخاب مردم است که کسی حکومت می کند و یا فرمان می راند. حال که مسئله چنین است، ولایت فقیه دیگر چه صیغه ای است که کسانی بنام دین آن را بر مردم تحمیل کرده و بدان نام بر مردم حکومت می کنند؟

نا آگاهی مردم از دین خود و بویژه از متن قران، نهج البلاغه، تاریخ و حتی از احادیث و روایات از یکطرف و زور و قدرت مسلط و اظهار نکردن به موقع علماء و مطلعین علم خود را، از طرف دیگر موجب چنین بدعت و جعلی در دین اسلام و قبلاً هم در دین مسحیت شده بود و البته این بدعت و جعل هم، در تاریخ اسلام چیز تازه ای نیست و اولین بار معاویه با کمک همین علمای دین فروش، بنام دین حکومت و سلطنت موروثی، بنی امیه را بنیاد نهاد. بعد از آن هم خلفای عباسی باز با دستیاری همین علما و فقیهان دین فروش و دین ستیز، بنام خدا و دین و امیرمؤمنین، حکومت مطلقه ای را بر مردم تحمیل کردند و حتی بعضی از خلفای عباسی به نام شیعه و رهبری خاندان نبوت بر مردم حکومت راندند.

علمای شیعه غالباً در طول تاریخ و با این اعتقاد حرکت خود را شروع کردند که امامت و ولایت به معنای زمامداری سیاسی، مختص امام معصوم است و در غیبت امام کسی را نشاید که بنام دین و امام بر مردم حکومت براند و کسانی که بعد از رحلت رسول خدا، امام معصوم را کنار زدند و بنام خلیفه رسول اکرم(ص)، بر مردم حکومت راندند غاصب و ناحق بوده اند، و شیعه از این منظر و نگاه حرکت خود را از دیگر مسلمانان جدا و مدعی داعیه دیگری شد. این روال و طریقه را ١٤ قرن ادامه داد تا اینکه کمتر از دو قرن پیش، ملا محسن نراقی مشهور به فاضل کاشانی برای اولین بار با اجتهادی غلط از چند حدیث که اگر هم صحیح باشند، به معنای داوری و قضاوت است، ولایت را به معنای حکومت و کشورداری به لحاظ نظری بکار برد و آقای خمینی که خود در ابتدا مخالف ولایت فقیه بود(١) وقتی آب به آسیابش افتاد، آنرا گرفت وبا دیکتاتوری و تحمیق مردم و ساکت کردن و شدنِ فقیهان دین دار، بوسیله جذبه رهبریت خویش، و کوتاه آمدن علمای آگاه و مطلع و مسلط ساختن جوانان با احساس و پرشور و برانگیخته شده، ولایت فقیه و یا بهتر بگویم استبداد دینی که از هر استبدادی خطرناک تر و زیانبار تراست را بر مردم ایران تحمیل کرد. (٢)

با برقراری این بدعت در شیعه و روش عملی آقای خمینی که حفظ حکومت آخوند را اوجب واجبات به مردم معرفی کرد واز به مسلخ کشیدن انسانها ابائی نداشت، پا جای پای حکومتهای جبار گذاشت و در حقیقت با حکومتهای اموی و عباسی همانی پیدا کرد.

از آنجا که این استبداد، بنام دین و نمایندگی خدا بر مردم حکومت می راند و خدا مطلق است، چنین حکومتی نیز که خود را جانشین خدا می پندارد، عاری از خطا و اشتباه است. در چنین حالتی هر جنایت، ظلم و ستم، غارتگری، چپاول، جباریت، تجاوز به عنف، تجاوز به نوامیس مردم، هتک حیثیت مردم، دروغ و تهمت و افترا، همه و همه توجیه دینی می شود و مخالفین خود را به نام ضد دین وضد خدا و نظام عادل دینی، ضد امام و رسول خدا و... با قساوت و

شقاوت تمام و انواع و اقسام ترور و سر به نیست کردن، آنها را از بین می برد، از هر استبدادی خطرناک تر است زیرا دین و اعتقادات مردم را هدف قرار می دهد و به همین علت مبارزه با آن بسی سخت تر وزیانبارتر.
در جای جای قرآن آمده است که هر قوم و ملت و شخصی مورد آزمایش پروردگار قرار می‌گیرد. هیچکس بدون آزمایش رها نخواهد شد. آزمایش و ابتلاء هر قوم، دسته، گروه، ملت و مردمی متناسب با وضعیت و شرایطی که دارند متفاوت است. موضوع امتحان و آزمایش هر قوم و گروه و یا اشخاص آن چیزی است که آنها خود را صاحب، امین و دلباخته نسبت به آن چیز معرفی می کنند و می‌پندارند که خود بهترین امین، حافظ و نگهدارنده حقوق و پیمانهای الهی در مورد آن موضوع هستند.
"مگر این مردم پنداشته‌اند به صرف اینکه گویند ایمان داریم رها می‌شوند و امتحان نمی‌شوند.؟" (۳)
گروهی به مال و منال، دسته‌ای به اولاد، ریشه و تبار، گروهی دیگر را به سایر مظاهر مادی نظیر ریاست، صدارت، حکومت، عده‌ای را به شخص و شخصیت پرستی، عده‌ای را با مجموعه‌ای از اینها و گروهی را نیز با معنویت و دین آزمایش می کند. همچنانکه بسیاری از علما و پیشوایان ادیان الهی گذشته در آزمایش الهی شکست خوردند و دست به تحریف دین خدا زدند و مال مردم را به ناحق خوردند و در گرفتن و خوردن مال مردم به حرام و رشوه شتافتند، روحانیت و علمای حاکم شیعه که می گفتند مراجع اعلم و اتقی و اعدل هستند، قبول بفرمائید در آزمایش خداوند مردود شده اند و این رژیم ولایت فقیه، امتحان الهی بود برای بسیاری و بویژه برای آقای خمینی و روحانیت شیعه و سردمداران حکومت روحانی، آزمایش بوده و هست برای کسانیکه خود را صاحب منبر و محراب حضرت رسول و علی(ع) تصور می کردند و وعده حکومت عدل اسلامی و عدل علی وار و جامعه امام زمانی را به مردم می‌دادند و همه حاکمان را در طول تاریخ غاصب و ناحق می‌شمردند و خود را صاحب اصلی حکومت و اصلحترین گروهی که لایق اداره امور مردم است می‌پنداشتند، وقتی به مسند حکومت تکیه زدند، برای استقرار دیکتاتوری مطلق و حفظ حکومت دست به تحریف دین خدا نیز زدند و از هر دیکتاتوری دیکتاتور تر شدند. در این آزمایش الهی آقای خمینی و روحانیت شیعه چنان شکستی خوردند و از جلسه امتحان مردود بدرآمدند که در تاریخ چنین چیزی و با ابعادی به این گستردگی سابقه نداشته و یا کم سابقه بوده است و کسانی که می خواهند آقای خمینی را از جنایتها و آدم کشی های این رژیم را جدا کنند و او را تافتهٔ جدا بافته قلمداد کنند، آب در هاون می کوبند. زیرا شالوده و پایهٔ تمام اینها در زمان رهبری آقای خمینی و بدست ایشان ریخته شده است.
با توجه به مقدمه فوق به سراغ ٤ اصل اجتهادی شیعه یعنی قران، سنت رسول خدا، اجماع و عقل می رویم تا ببینیم بر اساس این ٤ اصل اجتهادی که خود فقها ی شیعه بدان معتقدند، چه پاسخی برای ولایت فقیه می توان یافت.

۱ - اول از قرآن شروع می کنم. در اسلام و بین تمام فرق آن برای حل مسائل خود اول به سراغ قرآن که همه برصحت و تغییر ناپذیری آن اعتقاد دارند، می روند و کلید حل مسائل خود را از کلام خداوند می جویند. از مجموع ٦٢٣٦ آیه حتی یک آیه نمی توان یافت که کلمه ولایت فقیه، چه بعنوان فرع دینی یا بعنوان اصل سیاسی و حکومتی چه در زمان پیامبر و چه بعد از پیامبر و چه در زمان غیبت کبری آمده باشد. و قریب به اتفاق فقیهان و حتی ملا احمد نراقی و آ قای خمینی یک آیه را بعنوان "دلیل مستقل" بر ولایت فقیه عنوان نکرده اند. از طرف دیگر اجماع کلیه مفسران شیعه، «اولی الامر» قرآنی را فقط معصومین علیه السلام می دانند و تنها حکومت امام معصوم را مصداق «صاحب امر» در قرآن می شمرند که در غیر این صورت تمام حکومتهای جبّار و ستمگر، از معاویه گرفته تا تمام خلفای بنی امیه و بنی عباس و را... مشروعیت بخشیده اند. در قرآن کریم آمده است که " ولا رطب و لا یابس الا فی کتاب المبین"(٤) یا " و نزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمهٔ"(٥) سئوال این است که آیا خداوند، از بیان گفتن کلمه ولایت فقیه عاجز بود و یا از کسی ترس داشت که بگوید: ما حکومت را به ولی فقیه واگذار کرده ایم؟ اگر خدا را تا این اندازه عاجز و ترسو تصور کنیم، در این صورت خدا را از خدائی انداخته ایم و اصلاً خدائی که اینقدر ناتوان و عاجز است، قابل ستایش است؟ خدا خود بهتر از هر کسی می داند که ولایت انسان بر انسان نافی حقوق ذاتی و اختیار و آزادی است که خودش بودیعه درنهاد هر کسی نهاده است و حتی نافی بهشت و جهنم و معاد است. چرا وقتی قرار است حکومتی به ضرب سرنیزه انسان را به بهشت و یا جهنم ببرد، آن بهشت و جهنم و حساب و کتاب چه معنی می تواند داشته باشد و یا

دارد؟ مگر خود نفرموده : " و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقوی ها قد افلح من ذکی ها و قد خاب من دسی ها "(٦) و نافی آیات متعددی از قران است که در فصل سوم و چهارم به تفصیل به آنها پرداخته شد.

در هیچ جای قرآن و یا گفته پیامبرنیامده و یا پیامبر مدعی نشده است که چون از جانب خداوند به پیامبری و رسالت مبعوث شده است، اداره امور زندگی مردم و یا حکومت بر مردم ویا وکالت داشتن از مردم نیز جزئی از نبوت و رسالت اوست و یا چون پیامبر است پس حاکم بر مردم نیز هست. بلکه با آیات بینات متعددی مشاهده شد که بدلیل پیامبری از این امور دوری جسته و خداوند او را مأمور کرده است که دقیق و بدون کم و کاست وظیفه اش را به مردم برساند و او هم رسانده است. بنا براین به ضرس قاطع، ولایت فقیه فاقد ریشه و مستند قرآنی است.

۲- سنت: اکنون مختصری هم به احادیث و روایات که بیان کنند سنت هستند، نظری بیفکنیم. قاعده کلی در مورد احادیث و روایات هم "عرضه آن به قرآن" است و اگر حدیث یا روایتی مخالف آیه و یا آیاتی از قرآن بود، موافق فرمودهٔ امام باید آن را به دیوار زد.

الف- در اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ باسنهٔ و شواهد الکتاب حدیث ۱تا ٦ متضمن این مسئله است. که هر حدیث و یا روایتی که از ما نقل کردند اگر موافق با قرآن نبود، آن کلام از ما نیست. از مجموع بیش از ٤٠ هزار حدیث یا روایت مندرج از ناحیه امامان که در کتب اربعه که نزد شیعیان پس از قرآن معتبرترین کتب محسوب می باشد، نامی از "ولایت فقیه" به میان نیامده است. حتی در کتاب بهار الانوار ملا محمد باقر مجلسی (۷) که بیش از نیم میلیون روایت و حدیث جمع آوری کرده است کلمه ولایت فقیه نیامده است. علاوه بر این در شش کتاب اهل سنت(صحاح سته): صحیح بخاری،صحیح مسلم،سنن ابی داود،،سنن ابن ماجه، سنن نسائی و جامع ترمزی یا سنن ترمزی که معتبرترین کتب حدیث و پس از قرآن مهمترین و معتبرترین منبع و مدرک فقهی نزد اهل سنت است و جمعاً بیش از ٤٠ هزار حدیث دارد و تماماً از ناحیه پیامبر اسلام از طریق اهل سنت و جماعت نقل شده است، صحبتی از ولایت فقیه، جمله ای و یا حدیثی کوتاه دال بر ولایت فقیه یافت نمی شود. آیا اینها همه مسئله اتفاقی است؟، نه چرا که روشن است که ولایت فقیه در ضدیت آشکار با قرآن است و چگونه می شود اینهمه آیات قرآن را نادیده گرفت و از قول رسول و یا امامی حکومت را برای فقیه اثبات کرد؟. تنها از دید قدرت است که می شود برای فقیه و یا هر قدرتمدار دیگری حکومت و فلسفه حکومت ساخت.

سیرهٔ امامان شیعه و بیش از هزار سال علما و فقهای شیعه در هیچ زمان از ادوار تاریخ شیعه فقیها اعتقاد به ولایت فقیه به معنای کشورداری و زعامت ادرهٔ امور مردم، بعنوان یک نظام و روش حکومت وجود ندارد بلکه اجماع فقهای شیعه در نفی آن عمل کرده اند. حتی شیخ اعظم شیعه، شیخ مرتضی انصاری در مکاسب رد نظریه استادش ملا احمد نراقی می فرماید: " اگر به این باور باشیم که اطاعت از فقیه همانند و یا مساوی با اطاعت از امام(ع) است، این بیان خارج از دلیل است و همانند خاری است که بر دست ما می رود"(۸) و به تعبیر آیت الله مهدی حائری یزدی :" اثبات چنین فرضیه ای مانند مشت بر سندان کوبیدن است ، یا مانند دست به میخ خاریدن است"(۹) و چنان استدلال شیخ اعظم شیعه قوی بود که تا زمان آقای خمینی هیچ کدام از فقها و مجتهدین به خود اجازه ندادند که در مقابل استدلال وی تشکیک کنند.

فقیه و حضرت امیر:

حضرت امیر در مورد فقیه که امروز از مفهوم واقعی خود به کلی خالی شده است، در نهج البلاغه خطبه ۱۱۰ می فرماید :" و تعلموالقرآن فانّه احسن الحدیث، و تفقّهوا فیه فانّه ربیع القلوب ..." و قرآن بیاموزید که بهترین سخن است و در آن دانشمند گردبد که همانا قرآن بهار دلهاست و ازقرآن بهبود بیمارها را طلب کنید که شفای سینه بیمار است." (۱۰)و در خطبه ۱۹۸ آمده است که قرآن " خدای، آن را برای تشنگی عالمان، وسیله سیرابی قرار داد، و بهار قلوب دانایان و فقیهان، جادهٔ راههای صالحان و دارویی که با وجود آن بیماری نماند و نوری که با آن تاریکی وجود ندارد و رشته ای که دستگیرهٔ آن استوار است، و پناهگاهی که قله آن رفیع است..." (۱۱) و در مورد فقیه کامل می فرماید:" الفقیه کلّ الفقیه من لم یقنط الناس من رحمهٔ الله، و لم یؤیسهم من روح الله، و لم یؤمنهم من مکرالله. فقیه کامل کسی است که مردمان را از رحمت خدا نومید نگرداند و از مهرورزی او مأیوس نکند و از بازخواست و کیفر خدا غافل و بی خبر نگرداند"(۱۲)

آنچه که مولا علی(ع) در مورد فقیه و تفقّه می فرمایند در انطباق کامل با« یتفقّهون» قرآن است و بدرستی صدر المتألهین در شرح خود بر اصول کافی، فقیه را چنین معرفی می کند" مقصود از توصیفی که امام علیه السلام از فقیه فرموده اند، ثمرهٔ فقه است؛ زیرا اصل فقه علم به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان و روز جزاست، آن هم نه هر علمی بلکه علم یقینی و پایدار. و از همین جهت است که باز امام علیه السلام وارد شده که هیچ کس به مقام فقاهت تام و کامل نخواهد رسید مگر آنکه مر دم را در برابر ذات خدا، فانی و نادیده انگارد و نکات و ابعاد فزاینده قرآن کریم را دست یازی کند و همچنین از برخی تابعین در توصیف فقیه آمده است: " فقیه کسی است که بصیرت در دین داشته باشد و در عبادت پروردگار مداومت کند و از تعرض به اعراض مردم پرهیزگاری نماید و از دستبرد به اموال مردم دوری جوید و از نصایح مشفقانه به جامعه، خویشتن داری نکند." (۱۳)

حال این سئوال مطرح است که چرا فقهای قدرت طلب، به دنبال قرآن و نهج البلاغه نمی روند؟، جواب روشن است زیرا با قرآن و نهج البلاغه نمی شود قدرت مسلط و ولایت بر مردم ساخت و آنها را در عِداد صغار و مهجورین به حساب آورد. اما با فقیه و فقهی که از محتوای حقیقی خالی شده و با محتوای قدرت آنرا پر کرده اند و با یک حدیث و روایتی جان و مال و ناموس مردم به هدر است، از آن تئوری قدرت بنام اسلام می توان ساخت.

هیچ تعجب برانگیز نیست که تمامی سلسله های قدرتمدار جبار در دنیای اسلام نظیر اموی، عباسی،و...و ولایت فقیه جمهوری اسلامی، مشروعیت خود را از طریق احادیث وروایاتی که فقها و فقه موجود تو خالی بیان کننده آن هستند گرفته اند و نه قرآن. زیرا قرآن ضد هر سلطه طلب و قدرتمدار و سالب حق آزادی، اختیارو حق خدادی سرنوشت مردم بدست خویش است و بی جهت نیست که بانیان نظری و عملی ولایت فقیه، تمامی استنادات اصلی و پایه ای خود را بر روایت و منقوله و توقیع منسوب، استوار کرده اند و نه قرآن. اگر قرآن را اصل و پایه قرار میدادند، کجا ممکن بود که فقهای جیره خوار جمهوری اسلامی بگویند" ولی فقیه تنها آن نیست که صاحب اختیار بلامعارض در تصرف اموال و نفوس مردم و خود مختار در تصرف احکام و شرایع الهی می باشد، بلکه ارادهٔ او حتی در تعطیل توحید و شرک ذات باری تعالی نیز مؤثر است و اگر بخواهد می تواند حکم تعطیل توحید را صادر کند و یگانگی پروردگار را در ذات یا در پرستش محکوم به تعطیل اعلام دارد." .(١٤) یعنی در واقع اینکه با یک فرمان، خدا را از خدائی بیندازد. یکی دیگر از مجذوبین قدرت، آیت الله جوادی آملی" ولایت فقیه را از رده مسائل فقهی خارج کرده و در عِداد اصول دین همچون توحید، نبوّت، و معاد شناخته است" (۱۵) ویا در مقام رهبر می گوید: " مردمی که مبدء قابلی امر جکومت اند، نه مبدئ فاعلی آن، صاحب اختیار امر نخواهند بود تا زمامدار آن باشند و با تبادل نظر همدیگر آن را انشاء کنند و بیافرینند..."(١٦) آیت الله مؤمن، مجذوب دیگر قدرت در لباس ولایت فقیه و رهبری می نویسد:

" مقام رهبر به نسبت مردم، مقام ولی و قیم نسبت به مولی علیه است... امت اسلام مولی علیه است و معلوم است که مولی علیه در حیطهٔ اعمال ولایت ولی، اختیار و اراده ای ندارد..."(۱۷) چقدر جای تاسف است که کسانی که باید خود پاسدار دین خدا باشند، برای قدرت و دیکتاتوری مطلق، فلسفه بافی کرده و تا این حد سقوط کنند و مجیز گوی قدرت باشند که هیچ دیکتاتور و قدرتمداری خود تا این حد آشکار و بی پرده از قدرت سخن نگفته باشد.

از این فقهای جیره خوار قدرت، می شود پرسید، آیا به این دسته از روایات توجه دارند که: "هیچ کس از ما پیش از خروج قائم آل محمد صلوات الله علیه خروج نمی کند مگر مانند جوجهٔ پرنده ای که پیش از کامل شدن بالهایش، پرواز کند و در چنگ کودکان دچار گردد."(۱۸)

" هر بیرقی که برای جنگ پیش از قائم آل محمد صلوات الله علیه بلند گردد، صاحبش سرکش است و غیر خدا را پرستش می کند."(۱۹)

" بودن دو گرگ درنده در میان گله گوسفندی که چوپانش حاضر نباشد زیانبخش تر از ریاست نسبت به دین مسلمانان نیست."(۲۰)

امام صادق(ع) فرمود: "ملعونست کسیکه ریاست را به خود بندد، ملعونست کسیکه به آن همت گمارد، ملعونست کسیکه بفکر آن باشد." (۲۱)

امام باقر به ربیع شامی فرمود: " وای بر تو، ای ابا ربیع، ریاست مجو و گرگ مباش که بنام ما مردم را بخوری که خدا محتاجت کند، و در بارهٔ ما آنچه خود نگفته ایم مگو زیرا ناچار تو در قیامت بازداشت و بازخواست شوی.."(۲۲)

امام صادق به ابو حمزه ثمالی فرمود:" بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه دنبال مردم روی! عرض کردم: قربانت گردم ریاست را فهمیدم و اما اینکه دنبال مردم روم، که من دو سوم آنچه دارم از دنبال مردم رفتنم بدست آمده؟ فرمود: چنانچه تو فهمیدی نیست مقصود این است که مردی را بدون دلیل به پیشوائی برگزینی و هر چه گوید تصدیقش کنی."(۲۳)

و بسیار دیگر از این دست که با قرآن و سنت وعقل و اجماع، همآهنگی دارد. اگر روایت، روایت است اینها هم روایت است.

امام صادق(ع) فرمود: بر نماز و روزه مردم گول نخورید، زیرا بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود تا آنجاکه اگر ترک کند به هراس افتد، ولی آنها را به راستگوئی و اداء امانت بیازمائید." (۲٤) و یا " به طول دادن رکوع و سجود مردم ننگرید، زیرا به آن عادت گرفته و اگر ترک کند وحشتش گیرد، ولی به راستی گفتار و اداء امانتش بنگرید."(۲۵)

در حقیقت قرآن که در طول ۲۳ سال بر پیامبر عظیم الشأن نازل گشته است، بیان روش و سنت او است که در فصل دوم و سوم این تحقیق ملاحظه شد که چگونه در ضدیت با ولایت فقیه است. وقتی تاریخ و سیرهٔ ایشان را هم که مورد مداقه قرار می دهیم، بر هیچ انسان بی طرفی پوشیده نیست که سیر و سلوک آن حضرت کوچکترین همخوانی با ولایت فقیه ندارد.

سنت پیامبر و امامان و بویژه امام علی که حدود پنج سال زعامت و رهبری مسلمانان را در اختیار داشت و در فصل پنجم، ششم، هفتم و هشتم این تحقیق مطالعه شد، با ولایت فقیه نه در شکل و نه در محتوی ذره ای همخوانی ندارد.

اما در مورد ولایت فقیه که تا چه حد با قرآن فاصله دارد، آوردن یک نمونه از موارد متعدد ضد قرآن آقای خمینی بنیان گذار حکومت ولایت فقیه، کفایت می کند و عاقلان را یک اشارت بس بود: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت رسول‌الله صل الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه حج است... حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کنند» .(۲٦)

وقتی بیش از یکصد آیه از قرآن در مورد نماز و اهمیت آن است و حتی آیه ای در مورد ولایت فقیه ادعائی نیست، حکومت و افراد را چه رسد که در مورد آن تعیین تکلیف کند وحسین سرور شهیدان در روز عاشورا در آخرین لحظات نبرد و در زیر باران تیرکه فرود می‌آمد، قیام کرد و به نماز ایستاد. حکومت را نشاید که بنام مصلحت اسلام، حکم به ترک نماز و روزه و حج دهد و تازه این مصلحت اسلام را چه کسی تعیین می کند ؟آقای خمینی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، و یا هر کس و یا فقیه دیگری؟ موقعیت اینها خیلی نازلتر از این است و اصولاً آنها را چه رسد که بتوانند بیش از حضرت رسول و حضرت امیر و حسین و سایر امامان برای نماز و روزه و سایر ارزشهای والای اسلامی تعیین تکلیف کنند و آیا چنین کسانی مصداق این آیات قرآن نیستند که: «قُتلَ الخرّاصون » (۲۷) و «وَیَل لِکلِّ افّاکٍ اثیم »(۲۸) و «فَنَجعل لَعنتُ الله عَلی الکاذبین»(۲۹)

هیچ مسلمانی را شک و شبه نیست که روش و منش امام علی در نظر و عمل بیان کننده قرآن در عمل است و به همین علت فرمود "من قرآن ناطقم" و نظر و عمل آن حضرت در مورد رهبری و زعامت سیاسی قبلاً در فصل مختلف گذشت و مواردی از باب نمونه در ذیل آورده می شود:

« ای مردم ،این امر (حکومت) امر شماست. هیچ کس به جز شما کسی که شما او را امیر خود گردانید، حق امارت بر شما ندارد،"(۳۰) یا "اگر بسویم نمی شتافتید و خلافت را یا التماس و خواهش برگردنم نمی گذاشتید، و نیز خدا از دانشمندان نخواسته بود که جلو ستمکاران سود جو را بگیرند، هر آینه بی درنگ زمام امور را رها می ساختم و پایانش را با جام آغازش یکجا در آب می انداختم" (۳۱)

امام خطاب به کج اندیشان می فرماید:" شما با شوق و ذوق زیاد مثل شتران بچه دار که بسوی بچه های خود می شتابند، بسوی من شتافتید و گفتید: بیعت، بیعت. من دست خود را بستم و از دست دادن به شما خود داری کردم ولی شما دستم را برای بیعت گشودید و آن را کشیدید و با من بیعت کردید"(۳۲) و در جواب طلحه و زبیرفرمود: " شما دو نفر اگر چه کتمان می کنید که من برای زمامداری سراغ مردم نرفتم تا مردم به سراغ من آمدند و من در بیعت پیشقدم

نشدم تا مردم با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که به سراغ من آمدید و با من بیعت کردید و بیعت توده های مردم از روی ترس و یا طمع نبود"(۳۳)

امام در باره بیعت آزادانه مردم چنین می فرماید:" مردم برای بیعت با من به اندازه ای مسرور بودند که بچه های خرد سال نیز شادی می کردند و پیران ناتوان و افراد علیل با رنج زیاد برای بیعت می آمدند و دختران جوان بی نقاب برای بیعت می شتافتند"(۳٤) امام تأکید می فرماید که:" مردم بدون هر گونه اجبار و اکراه با کمال شوق و رغبت با من بیعت کردند" (۳۵)

سیدبن طاووس، از بزرگان و محدثین شیعه، حدیثی را از پیامبر نقل می کنند که پیامبر به علی فرمود:" اگر مردم با رضایت و بدون درگیری امر حکومت را به تو دادند و با تو بیعت کردند و همه اقشار مردم به آن راضی شدند حکومت را قبول کن و اگر اختلاف کردند آنها را رها کن"(۳٦)

بنا بر این وقتی امر حکومت و رهبری سیاسی واقعیتی جز انتخاب مردم دربرندارد، ولایت فقیه باطل است و چگونه امامان ولایتی را که خود نداشته اند، و در پی بدست آوردن آن هم نبوده اند، در غیبت کبری به دیگران واگذار کرده اند؟

۳ – اجماع

اجماع به معنای این است که هر گاه در دو منبع قرآن و سنت مشکلی حل نشد، فقها به سراغ« اجماع» یعنی اتفاق مسلمانان در امری از امور دینی و دنیائی می روند. در مورد ولایت فقیه به معنای حکومت و کشورداری بیش از ده قرن یعنی تا زمان ملا احمد نراقی، اجماع علمای شیعه بر نفی ولایت فقیه بوده است و تنها مرحوم نراقی است که مبدء جعل ولایت فقیه در شیعه است. حتی در دوران معاصر باز در مورد ولایت فقیه اجماعی وجود نداشته است. فقیهان بزرگی نظیرشیخ مرتضی انصاری، آخوند خراسانی، آیت الله نائینی، آیت الله حکیم، آیت الله سید احمد خوانساری، آیت الله خوئی و.. به جز فقهای حاکم قدرت طلب، آن هم بعد از استقرار و جعل این بدعت بدست آقای خمینی منکر ولایت فقیه هستند و در فقه و فقاهت، اجماع " بر اصل بر عدم ولایت" است.

تجربهٔ تاریخی نیز بدین امر صراحت دارد که دین ها توسط متولیان و علمای دین و به منظور مشروعیت بخشیدن به خود و سهیم شدن در قدرت و یا تمام و کمال قدرت را بدست گرفتن، در دین اختلاف ایجاد کرده اند. بی جهت نیست که اختلاف را قدرت پرستان و زورگویان دستمایه می کنند و بر شدّ ت اختلافها می افزایند. تجربه تاریخی مسحیت و اسلام چه در دوران بنی امیه و چه در دوران عباسی و آنچه که از سی سال تجربه حکومت ولایت فقیه بدست آمده این است که: هر گاه دو بنیاد دین و دولت، در امور یکدیگر تداخل کرده و یا با هم در می آمیزند، هر دو به صورت تمرکز قوا و با هم متحداً بیان قدرت شده و هر دو به فساد گرائیده می شوند. در صورتی که هر کدام به راه و رسالت واقعی خویش پیش بروند، می توانند در تصحیح یکدیگر در صورت انحراف بکوشند و یا در تندروی ها یکدیگر را متعادل سازند و جامعه را در خط متعادل و پرهیز از هر افراط و تفریطی به پیش برانند.

٤ – عقل

فقها وقتی از سه منبع قرآن، سنت و اجماع راه حلی برای امری از امور دنیوی و یا اخروی نیافتند، به سراغ عقل می روند و آن را بدین معنا بکار می گیرند که هرگاه عقل حکم به موضوعی دهد، شرع آن را می پذیرد و مثل این است که شرع آن حکم را داده باشد. عقل هیچ آدم عاقلی قبول نمی کند که انسان سرنوشت خودش را در اداره امور زندگی خویش بدست دیگران بسپارد و خود را مسلوب الاختیار کند. حتی برای عقل بیمار هم چنین چیزی قابل قبول نیست.

در حقیقت اگر عقلی چنین چیزی را بپذیرد، حتماً عقلش و فکر راهنمایش قدرت است. زیرا به محض اینکه کسی بپذیرد که شخص دیگری هر اندازه عاقل، بالغ، درست، دانای به دین و شریعت و...باشد بر سرنوشتش حاکم باشد، بطور خودکار دیکتاتوری و جباریت را پذیرفته است و چون جباریت، دیکتاتوری، استبداد تحت هر نام و اسمی که باشد خلاف عقل است، پس ولایت فقیه باطل و از مصادیق بارز شرک و کفر به قرآن است.

آقای خمینی مخالف ولایت فقیه تا حکومت فقیه:

شاید برای بسیاری تعجب آور باشد، آقای خمینی که خود در ابتدا مخالف ولایت فقیه بود، چگونه به ولایت فقیه روی آورد؟!! آیت الله منتظری در خاطرات خود آورده اند که آقای خمینی تا قبل ازرفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد

نبوده و دربحث با ایشان من گفتم: " سنت می گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می گوید به نصب است"، ایشان گفتند:" مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منا. حالا هم ما لایق نبوده ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم که تا امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد، فرمود این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم، نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد، این بود اظهارات ایشان و هیچ اشاره ای هم به ولایت فقیه نکردند"(۳۷). آقای خمینی در " رساله اجتهاد و تقلید" که قبل از انقلاب نوشته شده، می گوید: " لا اشکال فی ان الاصل هدم نفوذ حکم احد علی احد قضاً کان او عیوه، نبیا کان الحاکم اوصی نبی او غیرهما، و مجرد النبوه والوسایه والعلم بای درجه کان و سایر الدلائل لا یوجب صاحبها نافذا " جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچکسی بر کس دیگر است، فرقی نمی کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان این گونه کمالات نافذ الحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است."(۳۸) وی حتی در کتاب کشف الاسرار می نویسد: " الو الامر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه(ع) دارند"(۳۹) و تصریح می کند که غیر از امامان دوازده گانه شیعیان کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی باشد(٤٠) ملاحظه می شود که آقای خمینی نیز مانند قریب به تمامی علما تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ٤۲ که در آن آب به آسیابش افتاد، و نقش رهبری را بازی کرد، به ولایت فقیه معتقد نبوده است و برای اولین بار با اقتباس از کتاب ملا احمد نراقی(٤۱) با همان سبک و متد در سال ٤۸ در نجف در درسهای خود به اثبات ولایت فقیه پرداخت.

باید دید که چه تغییری در این مدت به لحاظ نظر و عمل در وی رخ داده که به این جعل در تشیع که چیری جز استبداد مطلق نیست، دست زده است ؟ در این رابطه، چند نکته مهم را می شود مورد بررسی قرار داد:

۱- آقای خمینی حتی به چاپ رساله عملیه خود که مرسوم بین مراجع است، و از اولین اسباب مرجعیت به حساب می آید، حاضر نبود اقدام کند. حجت الاسلام احمد مولائی بعد از فوت آیت الله سید محمد حسین بروجردی، در قم پیش آقای خمینی رفته و پس از سلام و تعارفات لازم به آقای خمینی می گوید،" الآن موقع ریاست شما است(یعنی مرجعیت تقلید ن.) و باید وارد میدان شوید. آقا فرمودند من کسی نیستم که خودم دنبال ریاست بروم. من به ایشان گفتم اگر شتر ریاست در خانه شما خوابید، آیا سوار آن می‌شوید؟ آقا در جواب فرمودند: بلی! من گفتم پس من جواب سئوال خودم را گرفتم. و آمدیم با آقای منتظری و ربانی دست بکار شدیم و اعلامیه‌ای برای مرجعیت آقا دادیم و سپس رساله وی را بچاپ رساندیم." (٤۲) آقای منتظری در همین رابطه می‌گوید:

"آقای مولایی آمد به من متوسل شد که بالاخره باید کاری کرد که رساله ایشان به چاپ برسد. ایشان هم حاشیه بر عروه داشت هم حاشیه بر وسیله و هم رساله فارسی ظاهراً به اسم نجاه العباد که آن وقت از ایشان گرفته شد و به همراه حاشیه عروه به صورت جداگانه به چاپ رسید." (٤۳)

نهضتی که چندی بعد از فوت بروجردی، روحانیت با رهبری آقای خمینی شروع کرد و در محرم سال ٤۲ به اوج خود رسید و با دستگیری آقای خمینی مردم قم و تهران و اصفهان و ... به خیابانها ریختند و با کشتار سرکوب شد، از آقای خمینی یک مرجع ناشناخته و منزوی در حوزه، یک مرجع مسلم و یکی از مراجع بزرگ تقلید ساخته شد. در دوران مبارزات نهضت روحانیت تا تبعید آقای خمینی به ترکیه و سپس نجف، باز بحثی و یا کلمه ای از ایشان، از ولایت فقیه به میان نیامده است. تمام خواسته های روحانیت و در رأس همه آقای خمینی در این دوران اجرای قانون اساسی، گوش دادن به نصایح روحانیت در امور کشور، قدر دانی از زحمات روحانیت در حفظ حدود و ثغور کشور و آزادی و استقلال آن، رعایت حق روحانیت و معزز داشتن آنها دور می زند.

با این نهضت چشم همه مخالفین رژیم تاکتیکی و یا از روی عقیده بوی دوخته شد، بویژه بعد از رفتن به نجف، غالب مخالفین و مبارزین برای گرفتن رهنمود و یا تأییدیه ای بوی مراجعه می کردند: کنفدراسیون جهانی دانشجویان، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، سازمان مجاهدین خلق ایران، جبهه ملی دوم در اروپا به رهبری حسن ماسالی و کلانتری، جبهه ملی سوم در اروپا، روحانیت مبارز داخل ایران

و خارج، نهضت آزادی خارج از کشور، سیاسیون ملی مذهبی داخل کشور، روشنفکران دینی مبارز و... به نوعی به ایشان مراجعه و یا از وی حمایت می کردند. و در حقیقت آنها که انقراض رژیم سلطنتی را طالب بودند اما در توان خود نمی دیدند، می خواستند که با کمک و دست وی آن را عملی سازند. حال بعضی ها صاف و پوست کنده نظیر آقای حسن ماسالی در پاسخ به این سئوال که شما که مذهبی نبودید، چرا در نجف خدمت آقای خمینی می رسیدید و به او یاری می رساندید؟ گفت: " ما می خواستیم به او تاکتیک بزنیم، او به ما استراتژیک زد"(٤٤) وبعضی دیگر در هاله ای از قداست و مرجعیت و بعضی هم از روی اعتقاد به یاری وی شتافتند.

بوجود آمدن چنین پدیده ای در حول محوریت آقای خمینی، بعنوان نه تنها مرجع تقلید بلکه رهبر مبارزه مردم علیه رژیم شاه، طبعاً می توانسته رفته رفته از وی خمینی دیگری بسازد و اثر شگرفی از توانائی و فرید و یگانه بودن خویش در وی بوجود آورد و این نکته را نمی شود نادیده گرفت.

۲- در طول مدتی که آقای خمینی، درنجف بوده تا اواخر(٤٥)سال ٤٨ که ولایت فقیه را تدریس کرد، چه تحولی در وی بوجود آمده که از آقای خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ای بسازد که برای ولایت فقیه بعنوان زعامت سیاسی و رهبری کشور تئوری قدرت را تحت عنوان ولایت فقیه به نام حکومت رسول خدا و امام زمان بسازد. چه بسا از جانب کسانی و یا...به وی الهام شده باشد و یا ایماء و اشاره وعده و وعید داده شده، وی را به تدریس ولایت فقیه برای آینده تشویق کرده باشند یا تشویق شده باشد.

۳- حال آقای خمینی، کسی که اسلام را بیانگر قدرت می شناسد و به روحانیت بعنوان بخش مهمی از قدرت و یا تمام قدرت باور دارد، از سال ٤٨ به بعد تا زمان بروز انقلاب و آمدن به پاریس با تئوری قدرت بنام حکومت اسلامی ولایت فقیه و در رؤیای قدرت اسلام و حکومت فقیه و رهبری فردی خودش زیسته و در این مدت نیز شاید از "الهاماتی" نیز بی بهره نبوده است. و بنا به قول خودش در کتاب ولایت فقیه، در آرزوی این است که شخص صالحی در رأس قدرت امپراتوران عثمانی باشد." یک زمان هم دولت بزرگ عثمانی بوجود آمد استعمارگران آن را تجزیه کردند. ..گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند و بکمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند"(٤٦) با چنین وضعیت روحی و روانی و در رؤیای حکومت قدرت، به پاریس می آید.

٤- با آمدن به پاریس و جمع شدن نخبگان سیاسی مختلف در اطرافش به محض اینکه دهان به حرفهائی نظیر آنچه در درسهای ولایت فقیه و حکومت ولایت فقیه آمده بود، باز کرد، به او هشدار داده شد که اگر به این خط و ربط برود شاه ماندنی و او رفتنی است. او هم با درایت و زیرکی ویژه اش آن را گرفت و مصاحبه هایش بر اساس آنچه به او خط و ربط داده می شد، تنظیم گردبده و به عنوان نظر و عمل وی در ایران وسراسر جهان به انتشار در آمد و بارقه ای از امید به آزادی استقلال و حاکم بر سرنوشت خویش وصلح و صفا را برای ملت ایران به ارمغان آورد. اما به محض اینکه پایش به ایران رسید و با رهبری اش رژیم شاه متلاشی شد،آب به آسیابش افتاد و رهبری اش تثبیت گشت، گام به گام به همان خط و ربط قدرت باز گشت. قرائن و شواهد نشان می دهد که در ایران هم از الهاماتی در رابطه با استقرار ولایت فقیه بی بهره نبوده است(٤٧). البته تشتت و تفرقه بین سران ملی و ملی مذهبی و روحانیون آزادی خواه را باید به نکات فوق افزود و این آخری نکته ای بود که آقای خمینی از آن بهره وافری برد و سر انجام توانست، با دیکتاتوری و تحمیق مردم و ساکت کردن فقیهان دین دار بوسیله جذبه رهبریت خویش، و کوتاه آمدن علمای آگاه و مطلع و مسلط ساختن جوانان با احساس و پرشور و برانگیخته شده، ولایت فقیه و یا بهتر بگویم استبداد دینی که از هر استبدادی خطرناک تر و زیانبار تراست را بر مردم ایران تحمیل کند.

بنا براین حکومت ولایت فقیه تحت هر نام و اسمی که باشد، چیزی جز فلسفه قدرت نیست، با این تفاوت که فلسفه های قدرت از دین، قرآن و اسلام مایه نمی گذارند ولی این یکی با دین مردم بازی می کند و با قلب و بدعت وجعل در دین و بنام دین، فرعونیت و جباریت می سازد که در ریشه و هدف با دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری شاهنشاهی، و یا هر دیکتاتوری دیگری همخوانی و همانی دارد و بسی خطرناکتر است.

یادداشت و نمایه:

۱- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص٨٦؛ و رساله تقلید و اجتهاد آقای خمینی.

۲- به منظور اطلاع از چگونگی طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان اول و تصویب آن و اینکه از کجا نشأت گرفته، نگاه کنید به کتاب "پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" و تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳٦۰"، از محمد جعفری، به ترتیب ص۲۷۵-۲۷۱وص ۱۷.

۳- قرآن، سوره روم، آیه ۲. و آیه های دیگر.

٤- قرآن، سوره انعام، آیه ۵۹ .

۵- قرآن، سوره اسرا، آیه ۸۲ .

٦- قرآن، سوره شمس، آیه ۱۰-۷.

۷- حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، بهمن ۱۳۷۵، مقاله دکتر مهدی حائری خورشیدی، ص ۲۲۲.

۸- همان سند، ص ۲۳۳ به نقل از مکاسب شیخ انصاری،ج۹،ص۳۲۸،چاپ نجف .۱۳۹۷

۹- خاطرات آیت الله فیلسوف و مجتهد، مهدی حائری یزدی، چاپ دانشگاه هاروارد، ص ۸۰.

۱۰- نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، قسمت اول، ص ٤۲٤و.٤۲۵

۱۱- همان سند، ص ۸۲۹-.۸۲٦

۱۲- نهج البلاغه، قصار الحکم، شماره ۹۰.

۱۳- حکمت و حکومت، دکتر مهدی حائری یزدی، چاپ اول ۱۹۹۵،ص ۱۸۸.

۱٤- همان سند، ص ۲۱۸ به نقل از روزنامهٔ رسالت، چاپ تهران، به قلم آذری قمی، ۱۹ تیرماه ۱۳٦۸، سرمقالهٔ «انتخاب خبرگان و ولایت فقیه.»

۱۵- همان سند، ص ۲۱۹ به نقل از کیهان اندیشه، شماره ۲٤ خرداد – تیر ماه ۱۳٦۸ مقالهٔ «امام خمینی در تجدید بنای امت» به قلم عبدالله جوادی آملی.

۱٦- حکومت ولائی، محسن کدیور، اندیشه اسلامی ۲، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص۱۱۷و۱۱۸، به نقل از پیرامون وحی و رهبری، از آیت الله جوادی آملی، مقاله امامت و ولایت، ص ۱۱۷ و نیز ۱۵۸تا.۱۷۸

۱۷- همان سند ،ص ۱۱۷، به نقل از آیت الله شیخ محمد مؤمن قمی،کلمات سدیده فی مسائل جدیدهٔ.

۱۸- امر بمعروف و نهی از منکر در اسلام، شیخ علی تهرانی، چاپ مشهد،۱۳۵٤، ص.۱٤٦

۱۹- همان سند

۲۰- اصول کافی، چاپ انتشارات علمیه اسلامیه، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر،باب طلب الرّئاسهٔ، ص.٤۰۵

۲۱- همان سند.

۲۲- همان سند.

۲۳- همان سند و نیز نگاه کنید به روایت ۲و۳و۷و۸، از همین کتاب و همین باب.

۲٤- همان سند، ص ۱٦۲.

۲۵- همان سند، ص ۱٦۵.

۲٦- صحیفه نور، ج ۲۰، ۱۷۰.

۲۷- قرآن، سوره زاریات، آیه ۱۰.

۲۸- قرآن، سوره جاثیه، آیه ۷.

۲۹ - قرآن، سوره آل عمران، آیه ٦۱.

۳۰- آیت الله منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمهٔ محمود صلواتی، نشر تفکر، ج ۲، ص۲۹۷.

۳۱- نهج البلاغه، خطبه شقشقیه

۳۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

۳۳- نهج البلاغه، نامه ۵٤.

۳٤- نهج البلاغه، خطبه۲۲۰.

۳۵- نهج البلاغه، نامه ۱.

۳٦- حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، بهمن ۱۳۷۵، مقاله دکتر مهدی حائری خورشیدی، ص ۲۳۹؛ به نقل از کشف المحجه ابن طاووس، ص ۱۸۰.

۳۷- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی،فوریه ۲۰۰۱، ص ۸٦.

۳۸ - حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، بهمن ۱۳۷۵، مقاله دکتر مهدی حائری خورشیدی، ص ۲۲.، به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. و همچنین در ۹۲ صفحه(از ص ۵۰۵ تا ٥٩٦) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است.

۳۹- همان سند، به نقل از کتاب کشف الاسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیه تهران.

٤۰- همان سند.

٤۱- مرحوم نراقی معروف به فاضل کاشانی در سال ۱۲٤٤ ه.ق.درگذشت و کتابش عوائد الایام نام دارد.

٤۲- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، ص۳۸۳-۳۸۲.

٤۳- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱،ص ۸۷.

٤٤- مصاحبه با رادیو صدای آمریکا و در گفتگو با اینجانب در اسفند ماه ۱۳۸۷ در شیکاگو.

٤٥- آقای خمینی درسهای خود را تحت عنوان:« ولایت فقیه» در نجف از ۱ بهمن ٤۸ شروع کرد و در ۱۹ بهمن ۱۳٤۸ به آن پایان داد و بعد به صورت کتاب حکومت اسلامی چاپ و انتشار پیدا کرد.

٤٦- حکومت اسلامی، آیت الله العظمی آقا سید روح الله خمینی، چاپ ۱۳۹۱ – ه ۱۹۷۱ میلادی،ص.٤۱

٤۷- برای یافتن بعضی از این قرائن، شواهد و امارات، نگاه کنید به کتاب "پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" و تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳٦۰"، از محمد جعفری ،به ترتیب ص۲۷۵-۲۷۱وص ۱۷.